

شاعر: محمد کاظم مزینانی

آهنگساز: سعید انصاری

| | |
|----------------------------|-------------------------|
| از بس که قلبش مهربان بود | پروانه ها را پر نمی داد |
| او شمع مردم بود و اشکش | بوی گل و پروانه می داد |
| او خوب بود ، او نان خود را | با دیگران تقسیم می کرد |
| او با خدا بود و خودش را | تنها به او تسلیم می کرد |
| می گفت من وقتی بینم | یک عده تنها و فقیرند |
| در بین آدمها همیشه | یک عده ای هم سیر سیرند |
| وقتی بینم حق مظلوم | در دست های ظالمان است |
| مانده گرسنه یک کبوتر | غمگین میان آسمان است |
| دیگر چگونه می توانم | حتی شبی راحت بخوابم |
| آن لحظه من از شدت درد | غمگینم و در پیچ و تابم |